



چگونه منتقدان را کله پا کنیم؟

سیدحسین اسلامی*

الف) مصیبت نوشتن

با کلی خون جگر و مرارت، مقاله یا کتابی می نویسیم و پس از گذر از هفت خوان ارزیابی، تأیید و نشر، هنوز از لذت دیدن حاصل زحمت خود برخوردار نشده ایم و عرق تن مان خشک نشده است که ناگهان منتقدی یک کاره از راه می رسد و به نام نقد، چوب حراج به دارایی فکری ما می زند و بی رحمانه آنچه را با تلاش شبانه روزی بافته ایم، پنبه می کند و دست آخر ما را می شورد و می گذارد کنار.

با دیدن چنین نقدی در این یا آن مجله چنان به خشم می آیم که در ذهن خود بارها منتقد را تکه پاره می کنیم و در پی راهی برمی آیم که گناه در قالب برخورد شفاهی و معمولاً در شکل پاسخ نقد منتشر می شود. زمانی نیز پیش از آنکه نقدی در مجله ای چاپ شود، شیر پاک خورده ای خیر آن را به ما می رساند و ما شتابان نزد سردبیر می رویم و ریش گرو می گذاریم تا مانع از نشر آن شویم؛ اما سردبیر به ما که می رسد، مثلاً صفت شریف حق طلبی اش گل می کند و می خواهد حتماً این نقد را به هر قیمتی که شده، چاپ کند. زمانی نیز پس از چاپ نقد متوجه آن شده، خود را به سردبیر می رسانیم و اعتراض می کنیم که چرا این نقد بی ارزش و به تعبیر دقیق تر این یاوه ها را چاپ کرده است. دریغ که سردبیر هر توضیحی بدهد، آب رفته به جوی باز نمی گردد. نهایت آنکه به ما لطفی می کند و از ما می خواهد

اگر ما هم پاسخی داریم، برای درج در مجله ارسال کنیم؛ اما چه سود؟ به قول حمید مصدق: «گیرم که آب رفته به جوی آید، با آبروی رفته چه باید کرد؟»

اصلاً معلوم نیست که این جماعت منتقدان، به ما نویسندگان چه کار دارند و چرا موی دماغ ما می شوند؟ حال اگر کسی قدرت نوشتن نداشت و روح خلاق یا پژوهشگرانه اش مرده بود، دلیل نمی شود که به پر و پای این و آن بیچند و مثلاً به نام نقد و گسترش معرفت، برای نقادی خود معرکه بگیرد. واقعاً باید فکری به حال این منتقدان کرد که خرمگس وار، ببخشید سقراط وار،^۱ صاف می آیند و به جای دیدن محاسن فراوان نوشته ما و تعریف از آنها، عیب و ایراد و احیاناً کاستی پیش پافتاده ای را روی دایره می ریزند و کوس رسوایی ما را می زنند. فرض کنیم در مقام مترجم واژه «مأنه» (یا صد عربی) را «هزار» ترجمه کرده باشیم، خوب چه اشکالی دارد؟ مسئله آن قدر مهم نیست که نقدی بر این ترجمه نوشته شود. یا در «پژوهش ژرف و تحقیقی شگرفی» که داشته ام، چند خطای تاریخی یا تحلیلی مرتکب شده باشم. خوب انسان جایز الخطا است، این که دیگر این همه جنجال ندارد!

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

۱. برای توضیح درباره تعبیر خرمگس که سقراط خود را به آن تشبیه می کرد، ر. ک به: سیدحسین اسلامی؛ «پیشه سقراطی»؛ «آینه پژوهش»، ش ۱۰۰، مهر و آبان ۱۳۸۵.

درست». ۴ در نتیجه، ایشان توصیه می‌کند: «کارت را بکن، با دوربین بنویس، یک بار تمرین کن، یک بار کارگردانی کن، یک بار مونتاژ و بعد بده دست منتقد محترم و احمق بی سواد که چرت بگه یا حتی درست بگه. کارت را بکن». ۵

از نظر عده‌ای گوش کردن به سخنان منتقدان چیزی جز وقت تلف کردن نیست؛ به همین سبب، یکی از تعلیمات خانم جودی دلتون به نویسندگان آن است که به انتقادهای گوش نکنند. ۶ لئونارد بیشاپ پارافراتر گذاشته، از آنان می‌خواهد پیشاپیش اعلام کنند همه منتقدانشان در اشتباه هستند. ۷ آلدوس هاکسلی هم آب پاکی روی دست همه منتقدان ریخته، مدعی است هرگز نقدهای آنان را نخوانده است. ۸ البته این سه نفر عمدتاً در حوزه ادبیات اظهار نظر کرده‌اند، اما خوب بد راهبردی نیست.

با این حال، این راهبرد، خوبی‌ها و آفات خودش را دارد که در اینجا نمی‌خواهم از آنها بحث کنم. فقط به این نکته اشاره کنم که همه نویسندگان ظرفیت بی‌توجهی به منتقدان را ندارند و برخی با شنیدن خبر نقد اثرشان چه شب‌هایی را تا صبح نخوابیده‌اند و عده‌ای نیز به روایت آقای حسن انوشه، والعهده علی‌الراوی، چنان از نقد آثارشان ناراحت می‌شوند که کارشان «به بیمارستان کشیده می‌شود». ۹ مشکل اصلی آن است که اگر ما نیز کار خودمان را بکنیم، این جماعت مانند آن پوستین رودخانه دست از سر ما بر نمی‌دارند. تازه مشکل وقتی بیخ پیدا می‌کند که در واقع خوانندگان ما خود به منتقد تبدیل شوند و به جای آنکه با دیدن نوشته ما آب از لب و لوجه‌شان راه بیفتد، بخواهند ما را سین و جیم بکنند. یادآوری نیکلای آستروفسکی در اینجا بیراه نیست که:

خواننده‌ها دیگر به منتقدانی بی‌رحم تبدیل شده‌اند. بگذار

کسی این اندیشه را در سر نپروراند که بخواهد کاه به آنها

۲. منتقدین مثل مرگ هستند، شرق، شماره ۷۰۹، اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۷.

۳. درباره این داوری‌ها و تحلیل آنها، ر. ک به: سیدحسن اسلامی؛ اخلاق نقد؛ قم: معارف، ۱۳۸۳.

۴. پرویز جاهد؛ نوشتن با دوربین؛ رودررو با ابراهیم گلستان؛ تهران: ۱۳۸۴، ص ۲۰۳.

۵. همان، ص ۱۹۵.

۶. جودی دلتون؛ ۲۸ اشتباه نویسندگان؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران: سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲.

۷. لئونارد بیشاپ، درس‌هایی درباره داستان‌نویسی؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران: رازی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۸.

۸. از روی دست رمان نویس: مصاحبه با چند نویسنده؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران: هنر اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۱.

۹. وضعیت نقد ادبی در ایران؛ کتاب هفته، ش ۲۰۴، ۱۳۸۳/۸/۳۰، ص ۱۱.

اما دریغ که منتقدان آن قدر بی‌رحم هستند که نه قدرت پژوهش مستقلی دارند که دست از سر ما بردارند و نه رقت قلبی که خطای ما را نادیده بگیرند. گویی آنان کار و زندگی ندارند و منتظر می‌مانند تا کسی ابداعی و یا شاهکاری پدید آورد، آن‌گاه بر این سفره آماده بنشینند و به جای بهره‌مندی از فیوضات ما، اعتراض کنند و دو قورت و نیم‌شان هم باقی باشد. آنها مانند مرگ هستند که خویش و بیگانه نمی‌شناسند و هر جا نویسنده یا مترجمی قلم به دست گیرد، ممکن است هر لحظه مانند اجل معلق پیدا شوند و تحت رسوایی او را از بام بر زمین بیندازند. حق با خوان کارلوس اونتی، نویسنده اروگوئه‌ای است که تأکید می‌کند: «منتقدین مثل مرگ هستند. بعضی وقت‌ها دیر می‌کنند، اما همیشه می‌آیند». ۲

بارها کوشیده‌ایم حدود و ثغور نقد را به این جماعت بفهمانیم و تأکید کرده‌ایم که نقد باید سازنده، منصفانه، مشفقانه، تخصصی و همراه با راهنمایی باشد^۳ و به زبان سره فارسی اظهار داشته‌ایم: «مگر نقد حساب و عیاری ندارد» و منتقد نباید بداند: «خرمن کوفتن کار کیست؟» اما ظاهراً این توضیحات تا کنون اثری نداشته است. آنان به جای آنکه طبق خواسته ما دست به نقد بزنند، خودشان با معیارهایشان، می‌بُرند و می‌دوزند. در برابر این وضع ناهنجار و سرتقی منتقدان چه باید کرد؟

ب) چهار راهبرد در برابر منتقدان

عقلای قوم مدت‌ها به این مسئله اندیشیده و هریک راهی نشان داده‌اند. نظر برخی آن است که اساساً منتقدان، در حد پاسخ نیستند و نویسنده یا هنرمند باید کار خودش را بکند. ما باید یاد بگیریم عین خیالمان نباشد. ما کار خودمان را بکنیم و آنها نیز کار خودشان را. به قول معروف «هرکسی کار خودش، بار خودش». به نظر آقای ابراهیم گلستان، منتقد باشعور در حد سیمسرخ است که نشانی از آن نیست و تنها نام آن بر سر زبان‌هاست: «اگر یک وقتی منتقدی گیر او آمد که شعور داشته باشه، که بالاخره مریدیم و ندیدیم، گفت مُردم اندر حسرت فهم



بخوراند. مردم تحمیق نمی شوند. این کارگر نخواهد شد. خواننده، هر چیز کاذب، غیر صمیمی و ساختگی را در نوشته تان کشف خواهد کرد. کتاب را ناتمام با دشنامی به دور خواهد انداخت و همه جا از آن به زشتی یاد خواهد کرد؛ و نام نیک را یک بار که از دست دادی، دیگر آسان به چنگ نمی آوری.^{۱۰}

پس این راه، چندان جوابگو نیست.

برعکس توصیه فوق، اندرز عده ای از خبرگان فن آن است که راهبرد دومی در پیش گیریم و با قوت تمام به منتقدان پاسخ دهیم و آنها را سرجایشان بنشانیم و با «پاسخ دندان شکن» خویش، چنان مشت محکمی به دهان این یاوه گویان بکوبیم که تا عمر دارند، یادشان نرود. همین چند سال قبل بود که آقای معصومی همدانی به نویسندگانی که در معرض نقد این و آن قرار می گرفتند، یاد داد که چگونه به آنان درسی فراموش نشدنی بدهند. در مقاله خواندنی و آموزنده ایشان، لطایف و ظرایفی برای کوبیدن و رسوا کردن منتقدان وجود دارد که در نوع خود ارزنده است. ایشان در این مقاله کوتاه، نویسندگان زخم خورده را به عکس العمل نشان دادن فراخواند و راه هایی برای پاسخگویی به منتقدان نشان داد؛ از جمله آنکه:

چون بسیاری از خوانندگانی که پاسخ شما را می خوانند، به ویژه آنها که دستی به قلم دارند یا با شما آشنایی شخصی دارند، بیش از آنکه بخوانند از درستی و نادرستی نظر نقدنویس مطمئن شوند، می خواهند ببینند به چه «انگیزه» ای بر اثر شما نقد نوشته است؛ پس شما هم این گونه خوانندگان را ناامید نکنید، اما مبدا در افشای این انگیزه ها بیش از اندازه صراحت به خرج بدهید. خواننده باید از اشارات مبهم شما چنین دستگیرش بشود که این نقد جزئی از یک توطئه بزرگ است که به دلایلی نمی خواهید وارد بیان جزئیات آن بشوید؛ به خصوص اشاره به برخی از خصوصیات شخصی نویسنده را فراموش نکنید. عبارتی چون «اگر کسی در درس یکی از استادان نمره قبولی نگرفت، دلیل نمی شود که قلم بردارد و بخواند انتقامش را از شاگردان و دوستان آن استاد بزرگ بگیرد، ... بسیار مفید است».^{۱۱}

از قضا، حتی پیش از آنکه ایشان چنین توصیه هایی بکنند، عده ای از ما از همین منطق استفاده کردیم و اتفاقاً این نسخه در مواردی کارآیی خود را خوب هم نشان داده است. حال اگر کسی بتواند از این شیوه استفاده کند که «فها و نعمت». شاید در تاریخ

معاصر، کسی مانند لنین از این شیوه در حد نهایی خود استفاده نکرده باشد. به نوشته کولاکوفسکی، وی زبان و سبک هتاکانه ای داشت و مهم آن بود که حریف خود را نابود کند و از به کار بردن انواع مغالطات و فحاشی ابایی نداشت؛ حتی گاه حریف و منتقد خود را فاحشه می نامید.^{۱۲} به روایت وی، لنین: «نمی کوشد به استدلال واقعی طرف مقابل پاسخی بدهد، بلکه می خواهد این استدلال را دریایی از لفاظی و ناسزا غرق کند».^{۱۳} اما ظاهراً این راه نیز چندان مشمر نیست و دلیلش هم آنکه همچنان، با آنکه عده ای از این نسخه استفاده می کنند، باز این جماعت منتقدان از رو نرفته اند و حتی بر تعدادشان افزوده شده است. همان گونه که پیشتر هم اشاره شد، این جماعت با خرمگس خصلت های مشترکی دارند؛ از جمله آنکه خیلی سمج هستند و هر چه آنها را بتارناید، باز برمی گردند. در اصل، نوشتن خود را در معرض هجوم منتقدان قرار دادن است. بی دلیل نیست که از همان گذشته ها گفته اند: «من صن ۴ ف استهدف»: هر که دست به تصنیف بزند، خود را آماج ساخته است.

حتی اگر بتوانیم این منتقد را با تطمیع، آن یکی را با تهدید و سومی را با ترغیب ساکت کنیم، سرانجام منتقدان چهارم و پنجمی پیدا می شوند که با خوراکی که برایشان فراهم کرده ایم، کوس رسوایی ما را در کوی و برزن بزنند.

۱۰. نیکلای آستروفسکی؛ در مصیبت نویسنده بودن: ۱۰ نوشته و ۱۴ داستان و ۳ نامه و ۱۳ شعر؛ ترجمه سیروس طاهباز؛ تهران: به نگار، ۱۳۶۸، ص ۱۲.

۱۱. حسین معصومی همدانی؛ «پاسخ دندان شکن»؛ نشر دانش، ش ۳، ص ۱۹، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷-۸. در واقع این مقاله، بیانگر موضع نویسنده نیست، بلکه گزارشی است طنز گونه از آنچه در عرصه پاسخگویی به نقد می گذرد و بیانگر شیوه های ناسالمی است که در این حوزه رواج دارد. نویسنده به سبک عبید زاکانی در پی نشان دادن برخی از این شیوه هاست.

۱۲. لشک کولاکوفسکی؛ جریان های اصلی در مارکسیسم: برآمدن، گسترش و فروپاشی؛ ترجمه عباس میلانی؛ ج ۲، تهران: آگاه، ۱۳۸۵، ص ۵۷۴.

۱۳. همان، ص ۵۷۹.

رسولان است.

عقل حکم می کند به جای شغل پرتنش و کم نان و بدنامی مانند نویسندگی و فحش این ناقد و آن عیب جو را شنیدن و تحمل کردن، در پی شغل آبرومندتر و پولسازتری باشیم.

تا اینجا سه راهبرد معرفی و سه نسخه پیچیده شد که هر یک باب طبع گروهی است؛ اما در این میان ظاهر آگروهی هستند که نه می توانند به نسخه اول عمل کنند و بی توجه باشند، نه دست به حمله متقابل بزنند و پیامدهای غیرمنتظره اش را تحمل کنند و نه حاضرند این عرصه را که از دور دل می برد و از نزدیک زهره را، ترک کنند. این گروه افراد گوناگونی را در خود جای می دهد. برخی از افراد این گروه، چند ویژگی مشترک را در خود جمع کرده اند و به همین دلیل معالجه آنان یا نشان دادن راهبردی برای حل مشکل شان دشوار است. نخست آنکه آنان نمی توانند بی توجه از کنار نقد این و آن بگذرند؛ زیرا معتقدند همواره نوشتن و منتشر کردن برای دیگری است و نوشته شخصی نداریم. در نتیجه، از نظر آنان «نقد پژواک نوشته است»^{۱۷} و در

۱۴. شمس قیس رازی، استاد بزرگ فنون شاعری، داستان خوشمزه ای در این باره نقل می کند که تفصیل آن را باید به قلم وی خواند؛ اما خلاصه اش آن است که عالمی محترم در حلقه درسی وی بود و سالیانی به آموختن فنون شاعری مشغول؛ لیکن چون از ذوق شعر بهره ای نداشت، در این مسیر پیشرفت نمی کرد و هرچه شعر می سرود، در حضورش از آن تعریف می کردند، لیکن در غیابش بر او می خندیدند. سرانجام شمس تصمیم گرفت واقعیت را به او بگوید و مشفقانه از او بخواهد که دیگر شعر نگوید و خود را مضحکه دیگران نکند. آن شخص به ظاهر پذیرفت، اما به دل رنجید و این نصیحت را حمل بر حسادت و بدخواهی استاد کرد و شعری مفلوط و پریشان در هجو شمس قیس سرود که بخشی از آن به این شرح است:

شمس قیس از حسد مرا دی گفت

شعر تو نیک نیست بیش مگوی

خواستم گفتش کی ای خر طبع

کس چو تو نیست عیب مردم گوی

دعوی شعر می کنی و عروض

کس چو تو نیست عیب مردم گوی

ورنه بس کن ز عیب شعر کسی

کو به هجوت چنان کند چو رکوی [کذا]

(شمس الدین محمد بن قیس رازی؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و مدرس رضوی؛ تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰، ص ۴۵۸-۴۵۹).

۱۵. اصل شعر چنین است: طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی/ یا همتی که از سر عالم توان گذشت.

۱۶. ابوبکر بن محمد نجم رازی معروف به دایه؛ مرصاد العباد؛ تصحیح محمد امین ریاحی؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۹.

۱۷. برای بسط این بحث، ر. ک به: سید حسن اسلامی؛ «پگاه حوزه»؛ ویژه حوزه های دینی، ش ۴۸، ۲۴ مرداد ۱۳۸۶.

تازه، ممکن است گاهی این نسخه نتیجه معکوسی به بار آورد و از قضا «سرکنگبین صفرای» ما را زیادتر کند. تصور کنید که من نویسنده نو قلم، کتابی در حوزه فلسفه اسلامی می نویسم و یکی از استادان جاافتاده و مسن این عرصه، دنبال دردمس می گردد و با نقد خود مرا می نوازد. من هم خشمگین می شوم و می خواهم به نسخه «پاسخ دندان شکن» عمل کنم. حال چه بنویسم؟ بنویسم که شما به من و جایگاه علمی ام حسادت می کنید؟ یا آنکه در درس من نمره نیاورده اید، یا آنکه چشم دیدن پیشکسوتان را ندارید؟^{۱۴} از این مثال که بگذریم، اساساً برخی از این منتقدان، آنقدر سمج هستند که گاهی وقت ها «پاسخ دندان شکن ما»، دندان می شکند، اما دندان ما را. گاه ضدحمله ما با حمله تازه ای یا به تعبیر سره خودمان، بدافند ما با آفندی نو از ناقد پاسخ داده می شود و گاه کار چنان به درازا می کشد که حوصله گردانندگان نشریه ای که این نقدها و ضدنقدها را چاپ کرده و خوانندگان ما را سر می برد و بی آنکه دلمان خنک شود یا حقمان گرفته شده باشد، از چاپ پاسخ ما خودداری می کنند. بدین ترتیب، اگر بخواهیم شعر کلیم کاشانی را با پوزش از آن روانشاد، به نفع خود مصادره و با دستکاری ناشیانه ای بازسازی کنیم، می گوئیم:

طبعی به هم رسان که بسازی به ناقدان

یا همتی که از نگارش توان گذشت^{۱۵}

جان کلام، نوشتن یعنی ناخواسته منتقدان را به خانه و خلوت خود فراخواندن. آیا راهی برای حل این معضل وجود دارد؟

به نظر می رسد یک راه دیگر باقی مانده است؛ عطای نوشتن را به لقای منتقدان ببخشیم و از این میدان اعصاب خردکن، بیرون برویم. اتفاقاً این راهبرد سوم، چندان پرت هم نیست و در مواردی اجر دنیوی و ثواب اخروی را با هم دارد؛ در دنیا چه بسا محبوب القلوب شویم و در آخرت به دلیل آنکه کمتر وقت مردم را گرفته ایم، ثوابی عایدمان شود. نگارنده چند نفر را می شناسد که نخست قلم به دست گرفته بودند، لیکن همین که حمله عنیف منتقدان را دیدند، فرار را برقرار ترجیح دادند و از قضا کار درستی کردند؛ زیرا به گفته نجم رازی: «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین»^{۱۶}؛ گریز از آنچه طاقتش نیست، از سنت های

واقع به یاری این نقدهاست که می توان قوت و ضعف نوشته خود و میزان تأثیرگذاری آن را دریافت. نسخه درمانی دوم را نیز به دلیل داشتن روح ظریف و مثلاً پایبندی به اخلاق اسلامی قبول ندارند و فکر می کنند از نظر شرعی توهین به دیگران، انگیزه خوانی، مبهم نویسی و گزافه گویی درست نیست. در کنار این روح ظریف و حساس، فکر می کنند حتماً حتماً باید بنویسند و این تکلیف شرعی آنان است و همین ویژگی سوم آنها را تشکیل می دهد. حال آیا برای این کسان یا کسانی که به هر دلیلی می خواهند بنویسند و در عین حال راهبردهای بالا را پاسخگو نمی دانند، راهی وجود دارد تا بتوان این منتقدان را درست و حسابی سر جای خود نشاند و آنان را، به تعبیر کشتی گیران، ضربه فنی کرد؟

نگارنده که به معنایی شریک دزد و رفیق قافله است، یعنی از سویی خود را مثلاً نویسنده و از سوی دیگر منتقد می داند، در این مدت، بسیار اندیشیده و به تعبیر سعدی «زیت فکرت»^{۱۸} سوزانده، در پی آن برآمده است تا راهبرد تازه ای طراحی کند. اگر چندان هم تازه نباشد، مهم نیست؛ راهبردی که معایب راهبردهای بالا را نداشته باشد و در عین حال هدف مورد نظر را تأمین کند، ماحصل آن نسخه ای است که البته مانند ادعای برخی مؤسسات درباره قبولی در کنکور ارشد و دکترای تضمینی نیست، اما به امتحانش می ارزد و اگر دندان منتقدان را نشکند، شاید آن را کند، کند. اگر هم افاقه نکرد که ضرری نکرده ایم و باید منتظر بمانیم تا شیر پاک خورده دیگری این مسئولیت بزرگ را بر دوش بگیرد و برای منکوب کردن این جماعت، فکری بنیادی کند و طرحی نو در اندازد.

ج) ده بند فاخر برای ضربه فنی

در این جا ده شیوه یا فن برای مواجهه با منتقدان به دست داده می شود که می توان هریک را جداگانه امتحان کرد؛ هر چند احوط آن است که همه آنها را با هم به کار گیریم.

۱. نان منتقدان را آجر کنید

به منتقدان خوراک ندهید و جیره خوراکی شان را قطع کنید؛ در واقع هر منتقدی با خطای نویسندگان دیگر تغذیه می کند و اگر شما واقعاً می خواهید از شر این جماعت راحت شوید، بهترین و قاطع ترین راه آن است که بر آنان آب را از سرچشمه ببندید؛ در نتیجه به جای آنکه پس از رطب و یابس نویسی و سپس گله از منتقدان که چنین و چنان هستند، باید چنان محکم و دقیق عمل کنید که آنان دچار مضمیفه شوند و نتوانند ایراد بنی اسرائیلی بگیرند.

باید چنان سنجیده و درست بنویسیم که هر چه منتقدان نوشته مارا زیر و زیر کنند، نتوانند چیز دندان گیری در آن بیابند، در نتیجه کله شان به سنگ کوبیده شود. این توصیه بر گردن همان فرمان ساده، اما دقیقی است که تعلیم می دهد: «قولوا قولاً سدیداً»: استوار سخن بگویید.^{۱۹}

عادت به دقیق و درست نویسی، پرهیز از ادعاهای بدون دلیل و کلی گویی های عامیانه، فهم و به کار بردن قواعد نگارشی معیار، استناد به منابع درست و درجه یک، دوری از حشو و پریشان نویسی، بازخوانی اثر خود، مرور نوشته های مرتبط و ادبیات حوزه مورد نظر، تعیین سطح مخاطب و هدف نوشتار و مانند آنها، راه مطمئنی برای بستن دهان منتقدان و بیکار کردن آنان است. در این باره خواندن و به کار بستن معکوس توصیه های نه گانه آقای دکتر عباس حری در مقاله «آیین بدنویسی»، از جمله «نسبت به منابع پیشین بی اعتنا باش»، «پرگو و بی ربط گو باش» و «خواننده را ندیده بگیر» و به کارگیری منطق ادب آموزی لقمان، بسیار مفید است.^{۲۰}

۲. خونسردی خود را حفظ کنید

اولین فرمان در حوادث غیر مترقبه و عملیات امداد و نجات و خیلی کارهای دیگر، از جمله کله پا کردن منتقدان، حفظ خونسردی خویش است. پیش از هرگونه حرکتی و پاسخی، باید درست و وضعیت میدان جنگی را بررسی کرد و نقاط قوت و ضعف حریف را سنجید و با توجه به امکانات خود به او تاخت. متأسفانه این اصل ساده را در بسیاری از پاسخ هایی که نویسنده به منتقدان خود می دهد، نمی بینیم و «رنگ نوشتار [کذا] گواهی

۱۸. شبنم زیت فکرت همی سوختم / چراغ بلاغت می افروختم (بوستان سعدی؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶).

۱۹. احزاب: ۷۰.

۲۰. عباس حری؛ آیین بدنویسی، در مروری بر اطلاعات و اطلاع رسانی؛ تهران: کتابخانه، ۱۳۷۲، ص ۱۸۷-۱۹۴. این مقاله، با طنزی گزنده، شیوه های رایج بدنویسی را هجو می کند و به شکل غیر مستقیم، آیین درست نویسی را می آموزد.

برعکس، به آنها گزك می‌دهیم که ما چون حرف حسابی برای گفتن نداریم، «رگ‌های گردن را به حجت قوی» کرده‌ایم و به این ترتیب دور بعدی حمله منتقد به ما آغاز می‌شود؛ برای نمونه، نورمن میلر، ادیب امریکایی، به معاصران خود می‌تاخت و با گور ویدال دشمن سرسخت بود. یک بار مشتکی نثار او کرد. ویدال در حالی که بر زمین افتاده بود، به سرعت گفت: «باز هم نورمن میلر واژه کم آورد». ۲۳

به هر حال این روش احتمالاً چندان مناسب نباشد و ممکن است کار برعکس شود و این منتقد باشد که هم آبروی علمی ما را ریخته باشد و هم چک و چانه‌مان را خرد کرده باشد؛ از این رو بهتر است از شیوه کارآمدتری استفاده کنیم؛ یعنی به جای عصبانی شدن - که عکس‌العملی طبیعی، اما غیرمنطقی در این شرایط است - به زور هم که شده است، شوخ طبعی - البته نه بی‌مزگی - کنیم و از نویسنده‌ای مانند آلن روب‌گری‌یه، سرمشق بگیریم: پس از نشر کتاب چشم‌چران، نوشته‌گری‌یه، منتقدی به نام فیلیپ تونینی در نشریه «آبزرور» نوشت که اگر در عمرش دو تا کتاب ملال‌آور خوانده باشد، یکی اش این کتاب است. روب‌گری‌یه با نقل این ماجرا - راست یا دروغش گردن خودش - اضافه می‌کند: «نامه‌ای به او نوشتم و ازش پرسیدم آن یکی کتاب دیگر کدام است؟ اما جوابی نرسید». ۲۴

۴. نقد را فرصتی برای خود بدانید

عادت کرده‌ایم که از نقد تن‌مان بلرزد و خشمگین شویم؛ اما باید عادت دیگری را جایگزین آن کنیم. چاره‌ای نیست. حال که نمی‌توان مانع نقدها شد، باید بیاموزیم نگرش خودمان را در قبال آن دگرگون کنیم. در این باره چهار نکته جدی وجود دارد که باید آویزه گوش‌مان باشد. اول آنکه نقد، هرچقدر هم که تلخ باشد، بهتر از بی‌توجهی و بی‌اعتنایی دیگران به نوشته‌ماست؛ به همین سبب هنگامی که ناپل، کتابی منتشر کرد و کسی نقدی بر آن نوشت، رنجید و این بی‌اعتنایی او را «مجرع کرد». ۲۵

۲۱. رویای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند، مصاحبه جورج پلیمپتن با گابریل گارسیا مارکز و دیگران؛ ترجمه مزده دقیقی؛ ویراست ۲، تهران: جهان کتاب، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸.
۲۲. ویل و آریل دورانت؛ تفسیرهای زندگی؛ ترجمه ابراهیم شعری؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۶۹، ص ۵۲-۵۳.
۲۳. جهان کتاب، شماره ۲۲۷-۲۳۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۷، ص ۶۱.
۲۴. هنر نویسندگی (The Art of fiction) گزینده‌ای از گفت‌وگوها و مقالات و نامه‌ها از نویسندگان ایران و جهان؛ با ترجمه و به کوشش مجید روشنگر؛ تهران: مروارید، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶.
۲۵. رویای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند؛ ص ۱۵۰.

دهد از سر ضمیر» نویسنده. استدلال منطقی و تحلیل نقد پیشکش؛ گاه نویسنده چنان خشمگین می‌شود و کلمات و جملاتی آنچنانی می‌نگارد که یکه‌بزن‌های گذر لوطی صالح نیز از خواندن آنها شرم می‌کنند.

اعتراف می‌کنم که حفظ خونسردی در شرایطی که احساس می‌کنیم ناجوانمردانه به ما حمله شده است، آسان نیست؛ اما چه باید کرد؟ مصایب نویسنده بودن که یکی دو تا نیست. با این حال باید عادت کنیم تا ملکه ذهن‌مان شود. خبر خوش آنکه برخی از نویسندگان بزرگ نیز هنگامی که اثرشان نقد می‌شد، خشمگین می‌شدند. ما هم خشمگین می‌شویم، پس ما نیز نویسنده بزرگی هستیم. عجب استدلال نیرومندی! اما خبر بد آنکه آنان به میزانی که بر این خشم مسلط می‌شدند، یا به رغم این خشم، نویسندگان بزرگی بودند؛ برای مثال، وی. اس. ناپل، نویسنده هندی تبار و برنده نوبل ادبیات، دست نوشته خود را نزد کسی فرستاد. او نیز این نوشته را «آشغال» ارزیابی کرد. ناپل احساس خود را صادقانه بیان می‌کند: «دل‌م می‌خواست او را بکشم، ولی ته دل‌م می‌دانستم کاملاً حق دارد». ۲۱

۳. شوخ طبعی کنید

این یکی، دیگر از دستور قبلی هم سخت تر است؛ مثل این که از یک مادر فرزندمرده، بخواهیم به لطفی‌های بی‌نمک ما قهقهه سر دهد. با این حال شیوه خوبی برای ضربه فنی کردن منتقدان است و باید در این راه از هر وسیله مناسبی از جمله شوخ طبعی، سود جست. غالباً وسوسه می‌شویم خرخره منتقد را بجویم و یا حداقل با او دست به یقه شویم و حقش را کف دستش بگذاریم؛ یعنی کاری که ارنست همینگوی با منتقد خود کرد. او مرگ در بعد از ظهر را در دفاع از گاو‌بازی و توجیه اخلاقی گاوکشی نوشت. منتقدی به نام ماکس ایستمن این کتاب را به باد انتقاد گرفت. گرچه انتقادات ایستمن وارد بود، همینگوی بی‌طاقت راهی نیویورک شد، به دفتر منتقد حمله کرد، کتاب آن منتقد را به صورت او کوبید و با او دست به یقه شد. ۲۲

اما با این کار نمی‌توان این جماعت سمج را از پای درآورد،

باز به همین دلیل هنگامی که مارکس جلد اول سرمایه خود را منتشر ساخت و کسی بدان توجهی نکرد، دوستانش تلاش کردند آن را معرفی کنند؛ از جمله فقط فردریک انگلس هفت نقد مختلف بر این کتاب در مطبوعات نوشت که البته همدلانه بودند.^{۲۶} دوم آنکه حتی نقدهای بدخواهانه نیز می‌توانند فرصتی برای معرفی شما به جامعه علمی و در کنار آن معرفی دشمنان قسم خورده شما باشد. جمال میرصادقی، داستان نویس معاصر، بخشی از شهرت خود را احتمالاً مدیون نقدهایی می‌داند که در واقع ناسزا بوده‌اند.^{۲۷}

سوم آنکه این نقدها می‌توانند به بهبود کار ما کمک کنند. ما کارمان بی‌عیب نیست، مگر آنکه خود را تافته جدابافته یا به تعبیر سنتی ترها تالی تلو معصوم بدانیم؛ از سوی دیگر به دلیل تعلق خاطری که به نوشته خویش داریم، نمی‌توانیم عیب‌های کار خود را تشخیص دهیم. این جاست که اگر کمی عقل به خرج دهیم، پیش از آنکه مورد حمله منتقدان قرار بگیریم، کارمان را بر نگاه «شوخی چشم»^{۲۸} منتقدان عرضه کنیم و از این جماعت بیکار که به صورت مجانی حاضرند عیب کارمان را بر طرف کنند، کمک می‌گیریم. نمونه‌ای از این کسان سیدحیدر آملی است که در پایان پیشگفتار خود بر جامع الاسرار از ارباب معرفت می‌خواهد در این کتاب به نگاه اصلاح و تنقیح بنگرند، نه مسامحه و اغماض و در آن مانند شیخ در مرید خود رفتار کنند، نه مانند دلداده با دلدار.^{۲۹} همچنین ملامحمد مهدی نراقی پس از نوشتن جامع السعادات از ملامحمد حسن قزوینی خواست تا خوب و بد این کتاب را به دقت بازنماید و در آن به چشم «انتقاد و انتخاب و شناسایی پوست از مغز و زر از خاک و باطل از صواب» بنگرد.^{۳۰}

چهارم آنکه انتقاد، از هر نوعی که باشد، غالباً زاده بدفهمی است یا غرض ورزی. این بدفهمی نیز یا زاده نوشته ماست یا برداشت منتقد. اگر زاده نوشته ماست، با انتقاد متوجه آن شده، برطرفش می‌کنیم. اگر زاده برداشت منتقد است، باید ببینیم چه مسئله‌ای موجب بدفهمی وی شده است. غرض ورزی نیز با هتاک و دشنام ما و معامله به مثل برطرف نمی‌شود، بلکه این رفتار در واقع شیوه منتقد را، که علی‌المبنی قبولش نداریم، تأیید می‌کند و بر آن مهر مشروعیت می‌زند. به گفته امام صادق (ع): «مَنْ كَافَا السُّؤْيَةَ بِالسُّؤْيَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا أَتَى إِلَيْهِ حَيْثُ أُحْتَذَى مِثَالَهُ»^{۳۱}: کسی که با سَفِیه، سَفِیهانه مقابله کند، در واقع بدان چه برایش آورده است، خشنود گشته، زیرا از روش او پیروی کرده است.

بنابراین اگر هم نقد مغرضانه باشد، باید آن را فرصتی بدانیم

برای بیان حقایق؛ البته نه آنچه فقط ما فکر می‌کنیم حقیقت است، بدانیم و بدی را به نیکی پاسخ دهیم. نقل می‌کنند جالینوس، طبیب یونانی، کتابی داشته است به نام «در باب آنکه مردمان نیک از دشمنانشان سود می‌برند»؛^{۳۲} بدین ترتیب، همه این شقوق به ما فرصتی می‌دهند تا نوشته خود را موجه‌تر سازیم؛ پس نقد را باید فرصت دانست، نه بحران.

۵. از منطق «گر تو بهتر می‌زنی ...» بپرهیزید

نمی‌دانم چرا فکر می‌کنیم اگر کسی نقدی به کار ما داشت، باید خودش بتواند بهتر از ما از عهده آن برآید. تصور کنید در حال نی‌زدن هستیم و چنان خارج می‌زنیم که اشک مردم درآمده است. کسی می‌آید و می‌گوید شما بدنی می‌زنید و ما در پاسخ بگوییم: «گر تو بهتر می‌زنی، بستان بز». این منطق همان قدر درست است که شما در رستورانی ایراد بگیرید که غذا خوب سرخ نشده است و به جای پاسخ، بی‌درنگ پیشبند و کلاهی به شما تقدیم کنند و راه آشپزخانه را نشان تان دهند. با این حال، این منطق در میان ما رواج دارد و حتی کله‌گنده‌های نوشتن نیز

۲۶. پیتر هسینگر؛ مارکس، ترجمه محمد اسکندری؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۳۲.

۲۷. «وضعیت نقد ادبی در ایران»؛ کتاب هفته، شماره ۲۰۴، ۱۳۸۳/۸/۳۰، ص ۱۱.

۲۸. کو دشمن شوخ چشم ناپاک/ تا عیب مرا به من نماید (ر. ک به: گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱).

۲۹. سیدحیدر آملی؛ جامع الاسرار و منبع الانوار، به انضمام رساله نقد النقاد فی معرفه الوجود؛ تصحیح هنری کرین، ترجمه فارسیم، قدمه‌ها از سیدجواد طباطبایی؛ تهران: علمی و فرهنگی و انجمن ایران شناسی فرانسه، ۱۳۶۸، ص ۱۷.

۳۰. ملا محمد حسن قزوینی، کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهداء [فی علم الاخلاق]، قم: کنگره ملامهدی نراقی، [بی‌تا]، مقدمه، ص ۱۹.

۳۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۵، ص ۳۲۲.

۳۲. محمد عابد الجابری؛ نقد العقل العربي ۴: العقل الاخلاقي العربي: دراسة تحليلية نقدية لنظم القيم في الثقافة العربية؛ بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ۲۰۰۱، ص ۲۸۱.

اتهام کمکی نمی کند. باید فکری اساسی کرد.

به جای این شیوه ناسالم و گاه خطرناک، بهتر است اگر هم قرار است انگیزه خوانی کنیم، همواره تصور کنیم انگیزه های شریفی مانند دانش دوستی، حقیقت طلبی، تلاش در جهت رشد علم، ورود به عرصه مباحثات جدی، گرم کردن فضای مباحثات علمی، و حتی کمک به من نویسنده و تلاش در جهت معرفی من به جامعه علمی، منتقد را به نوشتن نقدی بر ما واداشته است و این باور را نیز در نوشته خود منعکس و بدان تصریح کنیم. حال مسئله از دو صورت خارج نیست: یا در واقع منتقد با یکی یا چند انگیزه از اینها که بر شمرده ایم، دست به قلم برده است که «نعم المطلوب»؛ یا آنکه یکسره به خطا رفته ایم و منتقد ما درست بر خلاف تصور خوش بینانه و ساده اندیشی ما، دست به قلم برده است؛ در این صورت خطا و اشتباه ما بهتر از تشخیصی است که در واقع می توانست وضع را بدتر کند؛ در این صورت چه بسا منتقد بکوشد خود و نیت خود را طبق برداشت نادرست ما بازسازی کند.

۷. با منتقد گفتگو کنید

چه بخواهید و چه نخواهید، نوشته شما که منتشر شد، کسانی را مورد خطاب قرار داده و با آنان وارد گفتگو شده اید. حال اگر کسی نقدی نوشت، معنایش آن است که این خطاب شما، بی پاسخ نمانده و کسی نیز با شما وارد گفتگو شده است؛ در این حال شما باید بکوشید این گفتگو را ادامه و بسط دهید و هر چه که مانع آن است، بر طرف کنید. اگر خواستار گفتگو نبودید، چرا نوشته خود را منتشر کردید؟ اگر در پی گفتگو هستید، پس چرا از منتقدان می رنجید و آنها را با جملات نخ نما شده و عبارات و توصیه های تکراری و بی حاصلی مانند رعایت اخلاق نقد و آموزش آداب آن و یا تفاوت نهادن میان «ادب نقد و نقد ادب» از خود می رانید و مسیر گفتگو را می بندید؟ بنابراین به جای هرگونه رفتار هیجانی و عاطفی که روند گفتگو را مختل و فضای حقیقت را غبار آلود می کند، و راه به مواجهه های غیر اخلاقی می برد،^{۳۵} بکوشید با توضیح دادن درباره کار خود یا

نتوانسته اند خود را از آن نجات دهند؛ برای مثال همینگوی تنها دو بار مصاحبه کرد که یکی با همین جرج پلیمپتن است. در طول این مصاحبه نیز اندک اندک کج خلق شد تا آنکه وقتی مصاحبه گر از دلیل حضور مکرر پرنده ها در برخی آثارش پرسید، همینگوی: «چنان عصبانی شد که فکر کردم می خواهد مرا بزند. گفت: «لابد خیال می کنی خودت بهتر می توانستی بنویسی». واقعاً که عجب جوابی، آن هم از جانب یک برنده نوبل خطاب به نویسنده ای که آن موقع فقط یک کتاب کودکان نوشته بود، به اسم چتر خرگوش».^{۳۳}

با این همه، باید فکری به حال خود کنیم و یاد بگیریم که قرار نیست منتقد به جای ما بنویسد. او فقط بلد است ایراد بگیرد (البته اگر کمی هم دلش برای ما سوخت و راست یا دروغ از کار ما تعریف کرد، دستش درد نکند). وظیفه اصلی منتقد نقد است، نه نی نوازی برای گل روی ما.

این دیگر از آن حرف هاست. مگر می شود آدمی بدون دلیل، البته نه دلیل خداپسندانه، وقت بگذارد، خوشی را بر خود حرام کند، با آنکه سرش درد نمی کند، دستمال ببندد، دست به نقد بزند و آبروی علمی ما را ببرد؟! تازه بعد از همه این حرف ها، توقع داشته باشد به او دستخوش هم بدهیم و بگوییم که ان شاء الله بزاز است! می دانم حمل بر صحت کردن رفتار منتقدان، به خصوص اگر مشخصاً ما را نقد کرده باشند، سخت است؛ اما چه کنیم که هم از نظر منطقی راهی جز این نداریم و هم اینکه شریعت دست و پای ما را بسته و مرتب ما را به التزام این اصل فراخوانده است.

غالباً و سوسه می شویم که نقادان خود را بدخواهانی بدانیم که از سر خبیث طینت، رقابت، حسادت، دست نشانگی، در ماندگی، قلم به مزدی و یارو کم کنی، نقدی بر ما نوشته اند. گاه نیز خام دستانه این تصورات نامستدل خود را در نوشته های خویش منعکس می کنیم و بدین ترتیب گزک تازه ای به دست منتقدان می دهیم تا بر این زخم چرکین و «نامه خود اندر حق یار خواندن»^{۳۴} نمک پیاشند. احتمالاً وجود جملات عاطفی و انگیزه خوانی های رایجی مانند: «چرا کتابم را آماج اهداف غرض آلود خود قرار می دهید؟» به قانع کردن خواننده و رفع

۳۳. روای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می گویند؛ ص ۱۶.

۳۴. اشاره به این ابیات مولانا است: گرن داری از نفاق و بد امان/ از چه داری بر برادر ظن همان؟ بدگمان باشد همیشه زشت کار/ نامه خود خواند اندر حق یار (ر. ک به: محمد جلال الدین بلخی؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح محمد استعلامی؛ تهران: زوار، ۱۳۷۲، دفتر پنجم، ص ۹۸).

۳۵. در این باره، ر. ک به: احد فرامرزی قراملکی؛ اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی؛ قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳، ص ۱۶۸.



توضیح خواستن بیشتر از منتقد خویش، به پیشبرد این گفتگو یاری رسانید؛ برای مثال اگر منتقدی درباره کتاب تان مدعی شد سراسر ادعاهای بدون دلیل است، خواستار نشان دادن پنج ادعای بدون دلیل شوید؛ همچنین برسید معیار داوری منتقد شما چیست؟ و آیا صرفاً بر اثر دیدگاه شخصی وی است یا از دیدگاه پذیرفته شده‌ای خاص سخن می‌گوید.

۸. انتقادات را بیش از تصور منتقد بدانید

در مواجهه با نقد، گاه دست به نوعی تقسیم ارث می‌زنیم و انتقادات گوناگون را میان ورثه‌های ذکور و اناث و دور و نزدیک قسمت می‌کنیم و سرانجام به کمترین سهم برای خود قناعت می‌کنیم و از سر توابع چند انتقاد کوچک را نصیب خود می‌دانیم و از پذیرش مسئولیت دیگر انتقادات، دوری کرده، سرانجام با کوچک‌نمایی کل انتقادات، منتقد را خرده‌بین، جزئی‌نگر و فاقد درک فهم کامل و کلان‌نگری معرفی می‌کنیم؛ برای مثال هنگامی که منتقدی، سیاه‌بلندی از انتقادات گوناگون نگارشی، ساختاری و محتوایی نوشته ما تهیه می‌کند، اشکالات جدی نگارش را میان ویراستار، نمونه‌خوان، حروف‌چین، تایپست و، حتی اگر ممکن بود، توزیع‌کننده و فروشنده پخش می‌کنیم. مسئول خطاهای ساختاری نیز به احتمال قوی یا سرپرست طرح است یا ارزیاب و یا شخص دیگری که فعلاً نامش را فراموش کرده‌ایم. می‌ماند اشکالات محتوایی که برخی خود اختلافی است و در آن دو وجه جایز است و برخی نیز اجتهادی است که ما صواب دیده‌ایم طبق اجتهاد خود عمل کنیم. تنها چند خطای در تطبیق یا تفسیر یا نقل از منابع برجای می‌ماند که آن هم خفیف‌المؤنه است و نیازمند این همه جار و جنجال نیست!

به جای این شیوه غیر «مرضیه» و کوچک‌نمایی انتقادات، آنها را بیشتر از آنچه منتقد پنداشته است، بدانید. فراموش نکنید همان‌طور که شما در مقام نویسنده دانش کاملی از همه مسائل حوزه خود ندارید و به همین سبب ممکن است مرتکب برخی خطاها شده باشید، منتقد نیز به همان دلیل، ممکن است متوجه همه خطاهای اثر شما نشده باشد و تنها در حد دانش و آگاهی خود، برخی انتقادها را دریافته باشد؛ از این رو به جای مجادله و تحریک این یا آن منتقد به یافتن و برشمردن دیگر خطاهای کشف نشده، بهتر است خود پیش قدم شوید و با قبول همه آن انتقادات، وجود خطاهای دیگر را محتمل بدانید و حتی از منتقدان برای یافتن آنها یاری بخواهید. شاید برای تقویت این روحیه و عادت، مراجعه مجدد به کتاب‌های اخلاقی

و مطالعه بحث تواضع بد نباشد. اگر هم فرصت چندانی ندارید، مرور سریع باب چهارم بوستان سعدی درباره تواضع می‌تواند مفید باشد.

۹. از منتقدان خود تشکر کنید

منتقد با هر انگیزه‌ای که - چه بسا هرگز آن را ندانید - اثر شما را نقد کرده باشد، شناختی از اثرتان و بازتاب آن به شما داده است که بدون آن موفق به کسب آن نمی‌شدید؛ حتی به یک معنا انتقاد ناحق را می‌توان به سود شما دانست؛ برای مثال به گفته میرصادقی، «رودن» مجسمه‌ساز، بر آن بود که از انتقاد ناحق نیز نباید ناراحت شوید؛ زیرا دوستان را به شما معتقدتر و غریبه‌ها را به اثرتان کنجکاو می‌کند و آنها با خواندن آن به حقانیت شما پی می‌برند.^{۳۶} همچنین محمد عبده در مقاله کوتاهی به نام «انتقاد»، چنان از نقد تعریف می‌کند که آدم هوس می‌کند مرتب نقد شود. وی تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید اگر کسی گوش خود را بر نقد ببندد، از حیث انسانیت خارج شده، زیرا انتقاد نفخه‌ای از روح الهی است که در سینه انسان دمیده شده و ناقصان را به سوی کمال پیش می‌برد؛^{۳۷} همچنین از نظر او خوشبخت کسی است که هر نوع انتقادی، حتی دروغ را می‌شنود و آنها را تحلیل کرده، از آنها سود می‌برد.^{۳۸}

به همین سبب همواره سپاسگزار منتقدان خود باشید. این سپاسگزاری باید صادقانه و صمیمانه باشد، نه به صورت رایج که نخست به شکلی رسمی و خشک تشکری صورت می‌گیرد و سپس در پی یک اما، همچون گاو نه من شیر می‌دهم، همه اثر آن تشکر خنثی و سیاهکاری‌های منتقد و انگیزه‌های خبیثانه او برملا می‌شود.

حتی بد نیست به جان منتقدان خود دعا کنید و از خدا افزایش تعدادشان را خواستار شوید؛ چون هر چه آنها بیشتر گردند، هم

۳۶. وضعیت نقد ادبی در ایران؛ ص ۱۱.

۳۷. محمد عبده؛ الانتقاد: الاعمال الکامله للإمام محمد عبده؛ حققها وقدم لها محمد عمارة؛ ج ۲، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۷۲، ص ۱۶۵.

۳۸. همان، ص ۱۶۸.

را فراموش و تصور می‌کنیم چون این اثر محصول نبوغ بی‌بدیل ماست، پس خود ما نیز بهتر از هر کس قدر آن را می‌شناسیم و حتی گاه هنگامی که منتقدی بر اثر ما خرده می‌گیرد، به تصریح و تلویح، گوهرنشاسی او را طبیعی دانسته، از سر رحمت و دلسوزی زمره می‌کنیم: «خرجه داند قیمت نقل و نبات» و اگر خیلی مبادی آداب باشیم، روایت، یا به تعبیر غربی‌ها ورژن بهداشتی تر آن را این گونه به دست می‌دهیم: «قد ز زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری».

اما دریغ که این منطق راه گشا نیست و همین که این شیوه را در پیش گرفتیم، همان منتقد علیه ما علیه، یا جامعه علمی می‌فهمند که به قول سعدی: «همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال». و به تعبیر عامیانه اش «سوسک سیاه به بچه اش می‌گوید: قریون دست و پای بلوریت برم». این نکته را از قدیم گفته‌اند که انسان شیفته دارایی، شعر و فرزندش است و دکارت تصریح کرده که اگر ما از همه چیز ناراضی باشیم، حداقل از نصیب عقلی خویش بسیار خوشنودیم. نمی‌دانم وی واقعاً این عقیده را داشته است یا از سر مماشات با قوم در آغاز اثر کلاسیک و معروف خود می‌نویسد:

میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است؛ چه هر کس بهره خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی‌کنند و گمان نمی‌رود همه در این راه، کج رفته باشند، بلکه باید آن را دلیل دانست بر اینکه قوه درست حکم کردن و تمییز خطا از صواب، یعنی خرد یا عقل، طبعاً در همه یکسان است.^{۳۲}

چرا راه دور برویم. همین سعدی خودمان به صراحت این پندار خطا را باز گفته است که:

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد
به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم^{۳۳}

۳۹. مقصود منتقد است.

۴۰. توماس هابز؛ لویاتان؛ ویراسته سی. بی. مکفرسون؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران: نی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۰.

۴۱. ناکجا آباد و خشونت: گفتارها و گفت‌وگوهای از کارل ریموند پوپر؛ به انتخاب و ترجمه خسرو ناقد و رحمان افشاری؛ تهران: جهان کتاب، ۱۳۸۸، ص ۸۵.

۴۲. رنه دکارت، گفتار در روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم؛ رنه دکارت، ترجمه محمدعلی فروغی؛ تهران: مهر دامون، ۱۳۸۵، ص ۶۹.

۴۳. گلستان سعدی؛ ص ۱۷۵.

آثار شما بیشتر معرفی می‌گردد و هم بازار کار شما گرم تر می‌شود و هم بساط علم و معرفت گسترده تر می‌گردد. البته یادتان باشد که واقعاً در حق آنان دعا کنید، نه آنکه به زبان دعا بر ضدشان نفرین کنید. نمی‌دانم چرا برخی، شاید به دلیل آنکه دانش عربی دانی شان بر فارسی گویی شان می‌چربد، تفاوتی میان دعا کردن برای کسی (یا دعا له)، و کسی را نفرین کردن (دعا علیه)، قائل نمی‌شوند و به جای آن یکی، از این دومی استفاده می‌کنند. خلاصه آنکه از این قبیل دعاها که در واقع نفرین است و از نشریه‌ای نقل می‌شود، دوری کنید: «در پایان، از خدا هدایت این برادر^{۳۹} و سایر برادرانی به سان ایشان را درخواست نموده و امیدواریم به همه ما قلبی سلیم و دلی پالوده از هر گونه آلودگی‌های دنیاوی، و فکری پاکیزه از ریا و جاه طلبی، و نامجویی مرحمت فرماید».

۱۰. داوری رابه دیگران واگذارید

هنگامی که درباره قرارداد اجاره‌ای که با کسی بسته‌ایم، اختلاف نظر پیدا می‌کنیم، سراغ داوری مرضی الطرفین می‌رویم؛ زیرا به تجربه دریافته‌ایم هر یک از ما تصور می‌کند حق با اوست و نتیجه گرفته‌ایم که معمولاً جایی که پای منافع شخصی در میان است، کسی نمی‌تواند داور خوبی برای خودش باشد. هابز با تحلیل قوانین طبیعت به این نتیجه می‌رسد که چون غالباً هر کسی در پی منافع خویش است، «هیچ کس در امور مربوط به خودش داور مناسبی نیست». باز طبق قانون هجدمی که از طبیعت استخراج کرده است، مدعی می‌شود: کسی که در قضیه‌ای نفعی دارد، نباید داور آن گردد.^{۴۰} از نظر پوپر نیز نگرش عقلانی، زاده این شناخت است که ما به همه امور دانا نیستیم و بخش عمده معلومات خود را مدیون دیگران هستیم. این نگرش، به صادر کردن دو حکم در عرصه داوری عمومی می‌انجامد: نخست آنکه باید همواره به طرفین دعوا گوش کرد و دیگر آنکه «هر که در ماجرا ذی نفع باشد، قاضی خوبی نخواهد بود».^{۴۱}

تا این جا توضیح واضح است و همه قبول دارند؛ ولی به مسئله داوری درباره کتاب یا مقاله که می‌رسیم، گویی این اصل

همین واقعیت موجب آن شده است که نظر مسلط آن باشد که نویسنده نمی تواند داور خوبی برای اثر خود باشد. از قضا هر چند منتقد نیز ممکن است مغرض باشد، به همین دلیل چه بسا داور مناسب تری از نویسنده از آب درآید؛ برای مثال شمس قیس رازی می گوید: شاعران عمدتاً معتقدند فقط خودشان توان فهم و کشف دقیق شعر و نقد آن را دارند، لیکن وی خود بر آن است که، درست برعکس، شاعران چون به شعر خود می بالند و شیفته آن هستند، توان دیدن نقایص آن را ندارند؛ حال آنکه این منتقدان هستند که بی پروا خذف را از صدف باز می شناسانند.^{۴۴}

البته مطلوب آن است که نویسنده به جایی برسد که خود، بهترین منتقد کارهایش باشد و پیش از دیگران متوجه ضعف و سستی کارش گردد، حتی در قسمتی از حدیثی که از سیدالشهداء نقل شده است، می خوانیم: «من دلائل العالم انتقاده لحدیثه»:^{۴۵} از نشانه های عالم، انتقادش از سخن خویش است.

باربور نیز بر آن است که: «انتقاد از خود و آمادگی برای آموختن از سایر همکاران، لازمه پژوهش محققانه در هر زمینه است».^{۴۶} و نویسندگان بزرگ، گاه به این خودسنجی ها معروفند. با این حال واقع آن است که تنها افراد اندکی به این سطح می رسند و می توانند داور سخنان خویش باشند.^{۴۷} با توجه به این واقعیت و تارسیدن به حد آرمانی خودسنجی، بهتر است پس از آنکه اثری از ما منتشر شد و نقدی بر آن پدیدار شد، اگر واقعاً توضیحی برای فهم بهتر مطلب داریم، ارائه کنیم، لیکن داوری درباره درستی انتقادات منتقد یا حقانیت ما و انگیزه هایی که منتقد را به این کار برانگیخته، به جامعه علمی واگذاریم. چنین نیست که هر کس هر گونه بخواهد عمل کند و هیچ پیامدی در انتظارش نباشد. اگر به فرض منتقدی در نقدی حق کشی کند، بی شک در نقدهای دیگرش رسوا خواهد شد و اگر کسی بخواهد خورشید را با کف دست بپوشاند، سادگی خود را نشان داده است. اگر واقعاً غم حقیقت داشته باشیم، نباید نگران نقدهایی باشیم که روح ما را می خراشند و ما را شتابزده به عکس العمل وامی دارند. بهتر است در این گونه موارد «داوری ها را به پیش داور اندازیم»؛ البته داوری که در این جا جامعه علمی و کسانی هستند که هم با بضاعت علمی نویسنده آشنا هستند، هم کارکرد منتقدان و کنش نقدر را می شناسند.

ممکن است منتقدان محترم، پس از دیدن این مقاله و این رهنمودهای مشعشع، از این نمک خوری و نمک دان شکنی

نگارنده برنجند و گمان کنند این مقاله نان آنان را آجر خواهد کرد. واقع آن است که برخی از این جماعت نویسنده ای که می شناسم تا قیام قیامت، همچنان با شیوه نگارش و پژوهش خود خوراکی برای همه منتقدان عالم، از ازل تا ابد فراهم کرده و می کنند.

وانگهی، خصلت نقد در سرشت بشر نهفته و به گفته سیدجمال: «مبدع کون، در افراد انسانی نهاده است».^{۴۸} اگر هزاران هزار مقاله از این دست نوشته شود، آنان با این بادهای پای درنخواهند آمد و همچنان پایدار خواهند بود و باید هم باشند؛ چون اگر انتقاد و در نتیجه منتقدان نبودند، تمدن و معرفت بشری به این پایه نمی رسید و «آثار عظیمه و نتایج جلیله خرد و دانش ایشان، صورت هستی نمی گرفت».^{۴۹} امروزه نیز پل ریکور، بر آن است که «ما همه فرزندان اعتقادیم».^{۵۰} در مقابل، به حق گفته اند که سرکوب نقد، مطمئن ترین نسخه خودفروبی است؛^{۵۱} پس زنده باد منتقدان.



۴۴. المعجم فی معایر اشعار العجم؛ ص ۴۶۴.

۴۵. ابن شعبه حرانی؛ تحف العقول، بیروت: اعلمی، ۱۹۷۴، ص ۱۷۸.

۴۶. ایان باربور، علم و دین؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۹.

۴۷. درباره این توانایی و امکان یا عدم امکان آن ر. ک. به: سیدحسن اسلامی؛ «پرسش هایی درباره انتقاد و خودانتقادی»، در مقالات همایش رقابت های سیاسی و امنیت ملی؛ ج ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۹، و محمد اسفندیاری «انتقاد و انتقاد از خود: قضاوت نویسنده درباره کتاب خویش»، در مجموعه مقالات کتاب پژوهی: پژوهش هایی در زمینه کتاب و نقد کتاب، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۵.

۴۸. مجموعه رسائل و مقالات سید جمال الدین حسینی (اسدآبادی)؛ به کوشش سیدهای خسروشاهی؛ تهران: کلبه شروق و قم: مرکز بررسی های اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲.

۴۹. همان.

۵۰. بابک احمدی؛ ساختار و تأویل متن؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۲، ص ۶۱۵.

51. Ben Mepham: Bioethics: an introduction for the biosciences; Oxford: Oxford University press, 2005, p. 365.